

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

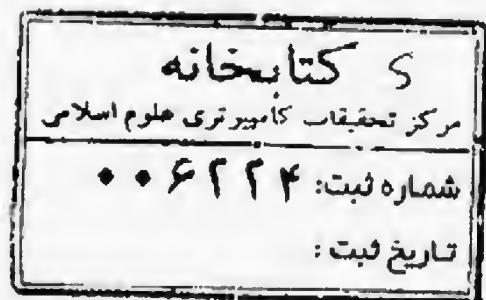


پیشکش کنندہ



مرکز تحقیقات کتاب و تفسیر علوم اسلامی

# ہزارویک نکتہ



آیت اللہ حسن زادہ آملی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جلد ۱ و ۲

مرکز نشر مہجری رجا

## هزار و یک نکته

نویسنده

علامه حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی

نام کتاب : هزار و یک نکته

ناشر : مرکز نشر فرهنگی رجاء

چاپ و صحافی : گلشن

شمارگان : ۵۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ : پنجم

قیمت : ۵۹/۰۰۰ ریال

شابک : ۹۶۴-۶۲۸۶-۴۰-۲



حسن زاده آملی - حسن ۱۳۰۷  
هزار و یک نکته / حسن حسن‌زاده آملی - تهران - مرکز نشر فرهنگی رجاء - ۱۳۶۵  
جلد در یک مجلد، جدول  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات قیفا  
۱- اسلام -- مجموعه هـ. الف. عنوان.

ISBN: 964-6286-40-2

۱۳۶ - ۶۶

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۰۹

۵۵۲ ح ۱۱/ BP



مرکز تحقیقات و پویای علوم و سبک

# مقدمه مؤلف



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العالی و صلواتی علی سیدنا ابی الکریم و امام الامکا و آله احسن النازل القرآن و علینا و علی عباد الرحمن .  
و بعد همی گوید حسن زاده آعلی - سعاد الله و جمع المؤمنین شراباً طویلاً - که :

هزار و یکم ، مادیه ای محبوب الو اطمینان معنوی که هر نفس مستعد باقتضا خویش از آن اعناده می نماید .

هزار و یکم ، هزار و یک مطلب علمی و عام و متعارف است که تا کنون قریب بسا ، نکته نکه از آنها نامستفاد و محفوظ از  
مختصر انور مشایخ عظام - رضوان الله علیهم و از بزرگان تدبیر و تحقیق و افاضات تالیف و تصنیف و اشراق نظر و تفکر ،  
تدوین و تنظیم شده است .

هزار و یکم ، عبارت از تفسیر انفسی از قرآن مجید ، و تبیین حقایق مستفاد از ذخایر مورد و جوامع ماثور از غریب و خفا ،  
و تقریر دقایق از لطائف عرفانی ، و تحریر لطائف از دقائق حکمت عالی ، و تنبیذ شرمه ای از مسائل فقهی ، و  
تسبیح بعضی از فواید طبی ، و تدوین طایفه ای از فنون ریاضی و اعداد و ادفا ، و شعبیهات و زیجا و آلات  
هزار و یکم ، هزار و یک فصل که نه هزار و مطایبه حکیمانه آن آوده مزاج افسانه در حرم آن بار .

هزار و یکم ، بعزم و اهتما اخلا و فضل ایمان مرکز نشر فرهنگ رجا ، - رزق الله وایانا القرب -  
که همواره در خدمت احیای صحیفه علمی ، و اعلاای معاد الی اند ، به جلالت طبع متبحر گردیده است .  
مجزو از خداوند سبحان این که مقبول طبع مردم صاحب نظر شود . سخن کوتاه کنیم که ، مشک نیست بیرونه انکه عطار بگوید .

پانزدهم شهر الله المبارک ۱۴۰۴ ق = ۱۳۶۳/۳/۲۵ هـ ش

قم - حسن زاده آعلی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



### بسم الله الرحمن الرحيم

نکته<sup>۱</sup> به نص صریح قرآن مجید، قرآن در شهر رمضان در ليله مبارکه قدر نازل شده است. انا انزلناه في ليلة القدر (قدر آیه ۲) انا انزلناه في ليلة مباركة (حم دخان آیه ۴) شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن (بقره آیه ۱۸۶).

ليلة القدر و يوم الله را مراتب و مظاهر بسیار است، چنانکه همه حقایق نظام هستی بدین منوال اند که نسبت دانی به عالی نسبت فرع به اصل و ظل به ذی ظل است و هر مرتبه را احکامی خاص است و در عین حال از غیب تا عین وحدت هویت هر يك محفوظ است. و زمان را اصلی مفارق است که علت و روح آنست و باوی معیت وجودی طولی دارد.

از آن روح که اصل مفارق است تعبیر به دهر می نمایند که دهر روح زمان است و نسبت دهر به زمان نسبت روح به جسد است، چنانکه نسبت سرمد به دهر؛ که موجودات سرمدی مبادی و علل موجودات دهری، و موجودات عالم دهر مبادی و علل وجودات زمان و زمانی هستند، خلاصه سرمد روح دهر است و دهر روح زمان است. بنابراین در بسیاری از موارد که از زبان اهل بیت عصمت و وحی، به زمان مانند مخاطبه با ذوی العقول خطاب می شود باید بلاحاظ خطاب به اصل و مبدأ زمان بوده باشد که از مفارقات نوری و از دار آخرت است و دار آخرت حیوة

و شعور است و ان الدار الآخرة لهما الحيوان لو كانوا يعلمون  
(عنكبوت ۶۶).

از باب مثال دعای چهل و پنج صغیه سجادیه در وداع  
شهر رمضان است در این دعا، امام خطاب بماء مبارك رمضان  
می نماید و چندین بار وی را سلام می کند و او را وداع می نماید  
و می فرماید: السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عيداً وليائمه.  
السلام عليك يا اكبر مصحوب من الاوقات.

مراتب حقایق ممکنه را بحسب نشأت بطور اجمال به سه  
مرتبه وجود عقلی و وجود مثالی برزخی و وجود طبیعی مادی  
تقسیم می کنند؛ و وجود عقلانی هر حقیقت را رب النوع افرام  
مثالی و طبیعی آن می دانند. وجود عقلی زمان را که بسیار بسیط  
و غیر قابل تعدد است و يك فرد هم بیشتر نیست دهر اعلی گویند؛  
و وجود مثالی زمان را که طرف موجودات مثالیه است و به  
بساطت وجود عقلی نیست و از بساطت و وحدت هم بسی بهره  
نیست، دهر اسفل گویند؛ اما وجود مادی طبیعی زمان همین مدت  
گذشت حوادث است که در آن قبل و بعد و تقدم و تأخر و انقسام  
و تجزیه و تعدد تصور می شود پس بدانکه شب قدر را به حسب  
نشأ عنصری زمانی افراد متشابه و متماثل است، مثلاً در يك ماه  
مبارك رمضان بحسب اختلاف آفاق در یکی از آفاق شرقیه چون  
هند، شبی بیست و سوم ماه مبارك رمضان باشد که بحسب روایات  
اهل بیت عصمت و طهارت لیلة القدر است، و حال این که شب قبل  
آن در یکی از آفاق غربیه آن مثلاً ایران شب بیست و سوم ماه  
مبارك بوده است که در آفاق ایران رؤیت هلال ماه مبارك یکشب  
قبل از هند بوقوع پیوسته است که هر دو شب لیلة القدر اند و بحسب  
آفاق لیلة القدر متعدد بتعدد ظلی و زمانی است.

این يك وجه در بیان لیلة القدر و بوجه دیگر آنکه در تفسیر  
شریف فرات کوفی روایت شده است که:

فرا ت قال حد ثنا محمد بن القسم بن عبيد معنعناً عن ابي عبد الله عليه السلام قال انا أنزلناه في ليلة القدر - الليلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر، و انما سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها أو معرفتها الشك من ابي القسم - قوله و ما أدريك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر - يعنى خير من الف مؤمن و هى أم المؤمنين - تنزل الملائكة والروح فيها - والملائكة المؤمنون الذين يملكون علم آل محمد (ص) والروح القدس هى فاطمة - باذن ربهم من كل امر سلام هى حتى مطلع الفجر - يعنى حتى يخرج القائم.

اين هر دو وجه در بيان ليلة القدر را بتفصيل در رساله قرآن و انسان عنوان کرده ايم و مطالب ديگر در پيرامون آن از انزال و تنزيل و شرح صدر و سعة قلب انسان كامل كه حامل قول ثقيل اعنى قرآن كريم است و جز آنها نيز آورده ايم، حال با تدبر در معنى ليلة القدر، انزال قرآن در ليلة القدر كه منزل فيه است دانسته مى شود. فتبصر.

در دفتر دل كه يكى از آثار منظوم نگارنده است در مقام بيان شرح صدر انسان در ترجمه حديث مذکور گفته ام:

ز قرآن و ز آيتمهاى قدرش

به بين اين خاك زاد و شرح صدرش

تبارك صنع صورت آفرينى

چه صورت ساخت از ماء مهينى

از اين حبه كه رويانيد از گل

در او قرآن شود يكباره نازل

تبرك از حديث ليلة القدر

بعويم تا گشايد مرتو را صدر

به تفسير فرا ت كوفى ايدوست

نظر كن تا در آرى مغز از پوست

امام صادق آن قرآن ناطق  
 يکي تفسير همچون صبح صادق  
 بفرموده است و بشنو ای دل آگاه  
 که ليله فاطمه است و قدر الله  
 چو عرفاش به حق کردید حاصل  
 به ادراك شب قدرید نائل  
 دگر این شهر نی ظرف زمانست  
 که مؤمن رمزی از معنی آنست  
 ملائک آن گروه مؤمنین اند  
 که اسرار الهی را امین اند  
 مرآنان را بود روح مؤید  
 که باشد مالک علم محمد  
 مراد روح هم که روح قدسی است  
 بود آن ليله پرارج و پراجر  
 سلام هی حتی مطلع الفجر  
 بود این مطلع الفجر مجدد  
 ظهور قوائم آل محمد  
 در این مشهد سخن بسیار دارم  
 و لیکن وحشت از گفتار دارم  
 که خلق اکثر افراد تنگ است  
 نه ما را با چنین افراد جنگ است  
 و لیکن باز با رمز و اشارت  
 پیارم اندکی را در عبارت  
 وجود اندر نزول و در صعودش  
 بترتیب است در غیب و شهودش

در این معنی چه جای قیل و قال است  
 که ظفره مطلقا امر محال است  
 توانی نیز از امکان اشرف  
 نمائی سیر از اقوی به اضعف  
 به امکان اخص برعکس بالا  
 نمائی سیر از اضعف به اقوی  
 لذا آن را که بینی در رقیقت  
 بیای کامش را در حقیقت  
 نظر کن نشأت اینجا چگونه  
 از آن نشأت همی باشد نمونه  
 شنو در واقعه از حق تعالی  
 لقد علمتم النشأة الاولى  
 اگر عارف بود میرد تمامی  
 تواند خود بهر حد و مقامی  
 به باطن بنگرد از صقع ظاهر  
 ز اول پی برد تا عمق آخر  
 محاکاتی که اندر اصل و فرع است  
 بسان زارع و مزرع و زرع است  
 بروبرخوان تو نحن الزارعون را  
 بیایی زارع بی چند و چون را  
 که برشاکلت خود هست عامل  
 چه کل يعمل را اوست قائل  
 نزول اندر قیود است و حدود است  
 صعود اندر ظهور است و شهود است  
 شب اینجا نمودی از حدود است  
 بسی شبها که در طول وجود است

چنانکه روز رمزی از ظهور است  
 ظهور است هر کجا مصباح نور است  
 شب قدر اندرین نشأ نمودی  
 بود از لیلۃ القدر صعودی  
 چو ظلی روز اینجا روزها را است  
 که یوم الله، یوم القدر اینجا است  
 مرانسانی که باشد کون جامع

شب قدر است و یوم الله واقع  
 نکته<sup>۲</sup> لایطلب شیء غیره دون مناسبة وهی أمر جامع بینهما  
 بسترکان فیه اشتراکاً یوجب رفع الامتیاز لامطلقاً بل من جهة ما  
 بضاهی به کل منهما ذلك الامر الجامع ومن حیث یسترکان فیه. و  
 لكل مناسبة ثابتة بین طالب ومطلوب رقیقة بینهما هی مجری حکما  
 و صورته، و تحدث تارة مع أحد الطرفين و أخرى من کلّهما.  
 (مفتاح الغیب ص ۹۵ مصباح الانس)

نکته<sup>۲</sup> در صحف کریمه اهل عرفان سخن از فیض اقدس و فیض  
 مقدس، و نیز از جلاء و استجلاء و کمال جلاء و استجلاء، بسیار  
 عنوان می شود. پس بدانکه مراد از فیض اقدس حصول اعیان  
 ثابتة و استعدادات اصلی آنها در علم باری تعالی است، و مراد  
 از فیض مقدس حصول آن اعیان در خارج است با لوازم و توابع  
 آنها. و این اعیان ثابتة باصطلاح حکماء ماهیات اند که صور  
 علمیه اشیا در ذات واجب تعالی بوجود احدی بلکه فوق احدی اند.  
 فیض اقدس را از این جهت اقدس گویند که اقدس است از  
 این که مغایر با مفیض باشد چنانکه فیض مقدس مغایر است ولی  
 مغایرتی که حد شأنی از شئون الهی است بلحاظ این سویی که  
 قدر و صورت و خلق است فافهم.

و وجه دیگر در تسمیه اقدس این که فیض اقدس، اقدس از

شواذب كثر اسمائى و نقائص حقائق امكانى است.  
عبارات قوم در تعريف فيضين چنين است: الفيض الالهى  
ينقسم بالفيض الاقدس والفيض المقدس، وبالاول يحصل الاعيان  
الثابتة و استعداداتها الاصلية فى العلم.

وبالثانى يحصل تلك الاعيان فى الخارج مع لوازمها وتوابعها  
(اول فصل سوم مقدمات قيصرى بر شرح فصوص الحكم ص ۱۸).  
الفيض الاقدس اى الاقدس من شواذب الكثرة الاسمائية و  
نقائص الحقائق الامكانية، و هو - اى الفيض الاقدس - عبارة  
عن التجلى الحبقى الذاتى الموجب لوجود الاشياء و استعداداتها  
فى الحضرة العلمية ثم العينيه كما قال كنت كنزا مخفيا فاحببت أن  
اعرف، الحديث.

والفيض المقدس عبارة عن التجليات الاسمائية الموجبة لظهور  
ما تقتضيه استعدادات تلك الاعيان فى الخارج؛ فالفيض المقدس  
مترتب على الفيض الاقدس. (شرح قيصرى بر فصوص آدمى فصوص  
الحكم ص ۶۵).

الفيض الاقدس : اى الاقدس من أن يكون الفيض مغايراً  
للمفيض كما فى الفيض المقدس. وابن تركه در تمهيد القواعد (ص  
۸۵ چاپ سنگى) گوید: الفيض الاقدس اى الاقدس عن أن يكون  
المستفيض غير المفيض و الافاضة.

اما جلاء و استجلاء : مراد از جلاء تجلى و ظهور ذات حق  
سبحانه است در مقام وحدت كه ذات از مرتبه استجنان و موطن  
اجمال كه مقام احدى بلكه مرتبه تعيين اول جامع بين احديت  
و واحديت است، به مرتبه ظهور و بروز و تكاثر و تمايز علمى بدون  
تغيير در ذات بلكه بتجلى و فيضان مسمى به فيض اقدس، تنزل  
نموده است تنزلى بدون تجافى يعنى از مرتبه غيب الفيوبى در  
مقام واحديت كه تكثر و تمايز اسمائى و ظهور كثر اعيان ثابتة  
است ملاحظه شود چنانكه انسان از مقام روح به مقام قلب كه آن

مقام اندماج و استعجنان است و این مرتبه تفصیل و تمیز بدون تجافی مقامی، و تنزل مرتبه‌ای، و یا ترفع مرتبه‌ای است فافهم. واستجلاء دلالت بر ظهور و تجلی بیشتر دارد که کثرة المبانی تدل علی کثرة المعانی؛ و آن عبارتست از ظهور ذات حق از برای ذات خود در تعینات، یعنی در تعینات خلقیه. پس جلاء در مقام ذاتست واستجلاء در مراتب کثرت تعینات خارج از ذات در مظاهر، البته خارج بدان نحو که در ترد کمل، محقق است.

اما کمال جلاء و استجلاء چنانست که شیخ صدرالدین قونوی در تفسیر فاتحه فرموده است و آنرا علامه ابن فناری در مصباح الانس (ص ۴۷) نقل کرده است:

ان کمال الجلاء هو کمال ظهور الحق بالانسان الکامل، و کمال الاستجلاء عبارة عن جمع الحق بین شهود نفسه بنفسه فی نفسه وفيها امتاز عنه فیسمی بسبب الامتیاز غیراً ولم یکن كذلك قبله وعن مشاهدة الغير نفسه بنفسه من جهة کونه غیراً ومن امتاز عنه بعینه و عین من امتاز عنه.

نکته: نفس در این نشأ صورت هیولی، و در آن نشأ هیولای صور غیر متناهی است فافهم.

نکته: تفسیر البرهان فی فضل سورة یس: الشیخ فی مجالسه باسناده قال قال ابو عبدالله علیه السلام علموا اولادکم یس فانها ریحانة القرآن.

وفی الامالی عن علی علیه السلام قال الحسن والحسین علیهما السلام ریحانتا رسول الله (ص) (روح من سفينة البحار).

وفی مسند احمد بن حنبل (ج ۵ ص ۵۱) باسناده عن مبارک بن فضالة فی الحسن اخبرنی ابوبکر ان رسول الله (ص) کان یصلی فاذا سجد وثب الحسن علی ظهره و علی عنقه فیرفع رسول الله رفعاً رفیقاً لئلا یصرع قال فعل ذلك غیر مرة فلما قضی



صلاته قالوا يا رسول الله رأيناك صنعت بالحسن شيئاً ما رأيناك صنعته قال انه ريحانتي من الدنيا وان ابني هذا سيد و عسى الله تبارك و تعالى ان يصلح به بين فئتين من المسلمين.

والرواية في أن الحسن والحسين ريحاننا رسول الله مشحونة في جوامع الفريقين فراجع الى روح من المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي وغيره وكذلك التعبير بريحانة في القرآن سيما في يس منه وفي تفسير نور الثقلين للحويزي عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال ان لكل شيء قلباً و قلب القرآن يس.

وفي الجاهع الصغير : ان لكل شيء قلباً و قلب القرآن يس ومن قرأ يس كتب الله له بقراءتها قرأته القرآن عشر مرات، الدارمي ت عن أنس.

وكذلك في مسند احمد بن حنبل عن معقل بن يسار عن رسول الله (ص) في ذيل حديث: ويس قلب القرآن (ج ۵ ص ۲۶) و در نسخه ای عتيق خطی در علوم غریبه آمده است كه در حديث آمده كه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لكل شيء قلب و قلب القرآن يس و قلب الياسين سلام قولاً من رب رحيم.

وقد تقرر عند اولى الالباب أن الامام عليه السلام قلب عالم الامكان فالقرآن ريحانة والامام ريحانة ويس قلب القرآن و الامام قلب عالم الامكان فالامام قرآن، والقرآن امام.

وقد روى عن رسول الله (ص) انه قال انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى لن تضلوا ما تمسكتم بهما و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

وحديث الثقلين قدرواه الفريقان في جوامعهم الروائية على طرق كثيرة وصور عديدة فالقرآن مع الامام و الامام مع القرآن يدور الامام حيث يدور القرآن و يدور القرآن حيث يدور الامام.

ثم ان كون يس قلب القرآن لعله لمكان آية و كل شيء  
أحصيناه في امام مبين وذلك لما جاء في عدة روايات من أنه الامام  
الذي احصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء، فراجع السی  
تفسیری البرهان ونور الثقلين فی المقام. ولامانع عقلا و نقلا  
من أن يبلغ الانسان الى مبلغ في العبادة والتوجه الى الملكوت  
يصير الامام المبين الذي فيه تبيان كل شيء. ولنا في المقام كلام  
والحمد لله رب العالمين.

**نکته ۶** معرفة امور الآخرة على الحقيقة في معرفة امور الدنيا قال  
عز من قائل : ولقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون (الواقعه  
آیه ۶۳) فی الکافی كما فی تفسیر الصافی عن السجاد علیه السلام:  
العجب کل العجب لمن أنکر النشأة الاخری و هو یرى النشأة  
الاولی.

والمروى عن ثامن الأئمة علی بن موسی الرضا علیهم السلام:  
قد علم اولوا الالباب أن ما هنالك لا یعلم الا بما هیهنا.  
**نکته ۷** اضلال بمعنى حقیقش که گمراه کردن است اسنادش  
بحق تعالی بالعرض است بیان ذلك اگر چنانچه حق تعالی ارسال  
رسل وانزال کتب نمی فرمود اصلا معنی اضلال تحقق نمی یافت  
چه اگر از جانب حق تعالی راهی تعیین نمی شد هر کسی بر طریق  
که بوده و هر عقلی بر ممشائی که سیر میکرد و هر سریره و سیرتی  
بهر روش که میرفت آن گمراهی و بیراهه رفتن نبود و چون  
حق تعالی تعیین طریق فرمود که آن طریق مؤدی الى الکمالات  
است و سرانجام آن اتصاف بصفات علیای الهیه است لکل شيء،  
بحسب اقتضاء وجوده و استعداد و ما یصلح له تکویناً علی نظام  
العالم علی ما هو تعالی یراه مصلحة، پس اگر کسی از آن صراط  
مستقیم سرباز زند و منحرف شود گمراه گشته است و چون این  
گمراهی فرع بر تحقق اصل راه است پس بالعرض اضلال بخداوند  
متعال نسبت داده میشود که هو یضل یعنی بین طریقاً من خالفه

فقد ضل عن الصراط السوي فهو تعالى مضل بهذا المعنى فتدبر.  
نکته<sup>۸</sup> صدر المتألهين در فصل سوم باب هفتم نفس اسفار در بیان  
یکی از براهین ثبوت اشتداد در مقوله جوهر بر مبنای اعتراض  
بر آرایي از مشاء چنین گفته است :

آنان معترف اند که نفس فصل اشتقاقی مقوم ماهیت نوع  
مرکب از آن و از جسد در خارج است (این يك مقدمه).

و نیز قائل اند که جنس بازاء ماده و فصل بازاء صورت در  
مرکبات طبیعی اند (این يك مقدمه دیگر).

و نیز قائل اند که فصل محصل ماهیت نوع، محصل ماهیت  
جنسش است (این يك مقدمه دیگر).

و قائل اند که جنس به قیاس به فصل مقسم، عرض است.  
بدین معنی.

با اینکه آنان قائل اند که نفس به حسب حدوث و بقاء مجرد  
است؛ و بنا بر مذهب ما که نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء  
است این اشکال لازم نمی آید.

بیان: در بسیاری از مواضع کتب عقلیه بطور اطلاق می گویند  
که جنس به ازاء ماده و فصل بازاء صورت است؛ در بادی  
نظار گمان می رود که مراد از این ماده و صورت، هیولای اولی  
در صورت نوعیه است با اینکه جنس از هیولی اتخاذ نمی شود بلکه  
از تمام مشترك بین انواع مختلفه الحقائق انتزاع می گردد، و  
همچنین فصل از صورت نوعیه عنصریه از عناصر اربعه گرفته  
نمی شود بلکه از فصل اشتقاقی که مبدأ اشتقاقی و ملزوم فصل  
منطقی و مشتق منه آنست اخذ می گردد. حتی در خاطر دارم که  
بعضی بظاهر این اطلاق قائل شده اند که مراد این است که جنس  
مانند هیولی مبهم است و فصل مانند صور نوعیه متحصل که  
مقصود تشبیه هر يك از آن دو به این دو در ابهام و تعیین است.  
ولی حق این است که از عوارض خارجی آن نیست که تصور

انفكاكش از آنها در واقع ممكن باشد، بلكه معنى آن اين است كه از عوارض تحليليه آنست كه انفكاك بين عارض و معروض در اين نحو از عروض تصور نمى شود مگر به ضربى از اعتبار ذهنى (اين يك مقدمه ديگر).

حال گوييم كه اگر جوهر نفسانى انسى را حركت جوهرى و استحاله ذاتيه نباشد لازم آيد كه به حكم مقدمات مذكور، دائماً باجسم نامى حساس متحد در وجود باشد. زيرا كه نفس مبدأ فصل نوع انسانى اعنى مفهوم ناطق كه از فصول منطقيه است مى باشد و همچنين حساس براى حيوان بازاء نفس حساسه كه از فصول اشتقاقيه است مانند ناطقه است و فصول اشتقاقيه بعينها صور نوعيه اجسام طبيعیه اند، و جسم بدانجهت كه جنس است نه بدانجهت كه ماده است بر صور نوعيه بدانجهت كه فصول اند نه بدانجهت كه صور اند، حمل مى شود؛ پس بنا بر رأى آنان لازم آيد كه نفس باحدالوجهين يعنى بدانجهت كه فصل است و مأخوذ لا بشرط است نه بشرط لا، جسم باشد كه در عبارت فوق گفته آمد كه جنس بازاء ماده و فصل بازاء صورت در مركبات طبيعیه اند كه مراد از ماده تمام مشترك بين انواع است، و مراد از صورت فصل اشتقاقى است كه به اين معنى ماده و صورت خارجى اند نه هيولى اولى، و صورت نوعيه جسم طبيعى عنصرى هر چند كه هريك از صور نوعيه فصلى از فصول اشتقاقى و مبدأ فصل منطقى است و نيز جسم طبيعى مشترك در آنها ماده خارجيه و مبدأ و مشتق منه جنس منطقى است. جنس و فصل از معقولات ثانيه اند كه بطور لا بشرط مأخوذند كه قابل حمل بريكديگرند، و هر گاه هريك بشرط لا لحاظ گردند، جنس ماده ذهنى و فصل صورت ذهنى است كه در اين صورت قابل حمل بريكديگر نيستند و ماده و صورت ذهنى هم بازاء ماده و صورت بدین معنى كه گفته ايم مأخوذند نه بازاء هيولى و صورت نخستين كه جسم طبيعى مركب از آن دو است، هر چند